

آشنایی با حقوق اساسی حجت‌الاسلام جوان آراسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ.

چکیده

در این گفتار به اهم مباحث حقوق اساسی جمهوری اسلامی اشاره شده است. استاد از مفهوم‌شناسی حقوق و جایگاه حقوق اساسی شروع می‌کند و سپس به تقسیم‌بندی رایج حقوق، یعنی حقوق عمومی و حقوق خصوصی می‌پردازد که هر کدام از این دو از این جهت که می‌تواند ملی یا بین‌المللی باشد، می‌شود چهار رشته حقوقی: حقوق خصوصی و حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل عمومی.

او سپس به «حقوق اساسی» می‌پردازد که زیرمجموعه حقوق عمومی است؛ زیرا حقوق اساسی پایه و اساس حقوق عمومی است و اصل حاکمیت در یک کشور، نحوه اعمال حاکمیت، نهادهای اصلی قدرت، چگونگی شکل‌گیری قوای حکومتی و توزیع قدرت، صلاحیت هر یک از نهادها و مقامات عالی دولت است.

از طرف دیگر، مبنای حاکمیت چیست و منشأ مشروعیت این قدرت عالی فرماندهی کجاست؟ این هم از مباحثی است که از اینجا تفاوت‌ها و تمایزهای حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با حقوق اساسی سایر کشورها روشن می‌شود. و از این رو ایران تنها کشوری است که عنصر امت را در کنار ملت با هم دارد.

در بخش نهایی به شیوه و ماهیت گزینش رهبر اشاره شده است. کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ که به صورت مخفی به احوالات رهبر فعلی و رصد رهبر آینده می‌پردازد. همچنین راجع به ماهیت گزینش ولی‌امر ۲ نظریه وجود دارد: یک نظریه انتصاب و دیگری نظریه انتخاب. واقعیت قضیه این است که هم شواهدی را مربوط به انتخاب می‌توانیم در اصول مربوط به رهبری در قانون اساسی پیدا بکنیم و هم شواهدی را که دلالت بر انتصاب می‌کند.

به مسئله نظارت بر رهبر هم اشاره شده است که شامل نظارت حداقلی یعنی همین که رفتار خلاف عدالت از او ندیدند کافی است. و نظارت حداکثری یعنی تمام حالات او را علی‌الدوام زیر نظر بگیرند. در مجلس خبرگان این دیدگاه‌ها مطرح شده است اما قانون‌گذار ما نه آن نظارت فی‌الجمله حداقلی و نه آن نظارت بالجممله حداکثری، بلکه یک نظارت حدوسطی را برای مجلس خبرگان نسبت به رهبری در نظر گرفته است.

بحث مربوط به حقوق اساسی در جمهوری اسلامی، بحثی بسیار گسترده است. همین عنوان «آشنایی با حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، در دانشکده‌های حقوق در سه واحد ارائه می‌شود طبیعتاً هم با ذهنیتی که نسبت به برخی از مباحثش قاعدتاً دوستان عزیز دارند و هم با اقتضایی که جلسه ما دارد، ما خیلی کوتاه و گذرا ناگزیریم بحث را مطرح کنیم. همچنین سعی می‌کنیم آن قسمت‌هایی که بیشتر مورد توجه و مورد نیاز است و شاید آشنایی آن برای ما حوزویان بیشتر در این قسمت‌ها و حوزه‌ها باشد، بحث را در آنجاها متمرکز و از حواشی پرهیز کنیم.

مباحث کلی در ارتباط با حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

طبیعتاً وقتی ما بحث حقوق اساسی را مطرح می‌کنیم باید ابتدا مفهوم حقوق و جایگاه حقوق اساسی را بشناسیم. تعاریف مختلفی شاید چهار تعریف به‌طور مرسوم ارائه می‌شود؛ اما آن دو تعریفی که اینجا بیشتر مورد نیاز است و اهمیت دارد را ملاحظه می‌فرمایید که حقوق به‌عنوان جمع حق، معنای بهره، امتیاز، سلطه و در این معنا حقوق امتیازاتی است که یک شخص در برابر دیگران در زندگی اجتماعی از آن بهره‌مند می‌شود، یا از این امتیازات متمتع می‌شود، مثل حق آزادی، حق مالکیت، حق رأی است. معادل مفهوم حقوق در انگلیسی rights است. گاهی از اوقات حقوق هم به معنای اسم جمع بکار برده می‌شود یعنی مجموعه قوانین و مقررات الزامی حاکم بر روابط اشخاص که توسط مقامات دارای صلاحیت وضع می‌شود، مجموعه اینها را اصطلاحاً حقوق می‌گویند، به‌عبارت‌دیگر اگر من بخواهم توضیح خیلی کوتاهی عرض کنم، ببینید در این کاربرد از واژه حقوق، ما در زندگی اجتماعی هر شخصی در ارتباطی که با دیگران دارد در این ارتباط خودش یک سلسله قوانین و مقرراتی حاکم بر روابط اشخاص را تنظیم می‌کند. یعنی شما صبح که از خانه بیرون می‌آید قدم‌به‌قدم قوانینی هست که بر نوع رفتار ما با دیگران حکومت می‌کند. این مجموعه قوانین و مقررات را حقوق می‌گویند، یعنی شما وقتی سوار ماشین می‌شوید نوع رانندگی شما که در ارتباط با دیگران هست یک ضوابط و قوانینی بر آن حاکم است. و وقتی شما داخل مغازه می‌شوید و چیزی می‌خرید به‌عنوان مشتری، آن فروشنده به‌عنوان بایع، قانون بر روابط بین شما حاکم است که اگر اختلافی ایجاد شد به چه شکلی این اختلاف حل شود. یا شما در زندگی اجتماعی ازدواج می‌کنید، قانون ازدواج و نکاح حاکم است. به‌طور خلاصه تمامی روابط اجتماعی هر فرد با دیگران تحت یک قاعده و ضابطه و قواعدی صورت می‌گیرد که این مجموعه قواعد را حقوق می‌گویند.

ببینید همه زندگی جز موارد بسیار استثنایی که فقط خود فرد هست و خودش و نه رابطه‌ای که با دیگران دارد، از این موارد بسیار محدود که بگذریم تمام زندگی ما را این حقوق فراگرفته است. حقوق یا بر زندگی افراد حاکم است به‌خاطر اینکه زندگی افراد، زندگی اجتماعی است و شما در زندگی

اجتماعی نیاز به ضابطه و قاعده‌ای که این زندگی اجتماعی را تنظیم و سامان کند دارید. و اگر مواردی اشکالاتی پیش آمد همین قواعد و ضوابط است که می‌آید برای اینکه آن اختلاف را حل کند و قضاوت و داوری کند.

تقسیمات حقوق

حقوق تقسیماتی دارد، اگر این تقسیمات حقوق را ما توجه نکنیم به مفهوم حقوق اساسی که موضوع جلسه ما هست خیلی دقیق واقف نخواهیم شد. دو تقسیم اساسی برای حقوق صورت گرفته که از این دو تقسیم، چهار رشته حقوقی پدید می‌آید. حقوق در یک تقسیم‌بندی به حقوق عمومی و حقوق خصوصی تقسیم می‌شود و در تقسیم‌بندی دیگر به حقوق ملی و حقوق بین‌المللی یا حقوق داخلی و خارجی. هرکدام از این حقوق عمومی و خصوصی از این جهت که می‌تواند ملی باشد و می‌تواند بین‌المللی باشد، نتیجه‌اش می‌شود چهار رشته حقوقی: رشته حقوق خصوصی؛ حقوق بین‌الملل خصوصی؛ حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل عمومی.

این تقسیماتی است که بیشتر در دانشکده‌های حقوق مرسوم است و ما نمی‌خواهیم به تفصیل وارد آن مجموعه شویم. مبنای تقسیم اول، تقسیم حقوق عمومی و خصوصی، مبنایش به لحاظ محتوای قواعد است یعنی به لحاظ محتوایی اگر حقوق را بخواهیم تقسیم کنیم یا خصوصی است یا عمومی. مبنای تقسیم‌بندی دوم به لحاظ جغرافیای است یعنی آن مجموعه قواعد و قوانین اگر بر روابط اشخاصی که داخل درون یک دولت هستند حاکم باشد حقوق ملی می‌شود، و اگر آن قواعد و قوانین فراملی باشد حقوق بین‌الملل می‌شود.

الآن آن چیزی که در بحث حقوق اساسی مهم است، این است که ما در تقسیم‌بندی حقوق، اول حقوق عمومی و خصوصی را بشناسیم اما بحث حقوق ملی و بین‌الملل الآن مورد بحث ما یعنی مورد نیاز ما در این بحث نیست. لذا تعریفی از حقوق عمومی و خصوصی ارایه شده است که ملاحظه می‌فرمایید. حقوق عمومی در جایی صدق پیدا می‌کند که حداقل یک طرف رابطه حقوقی را دولت و حاکمیت شکل دهد. ما در تعریف حقوق الآن عرض کردیم که قواعدی است که حاکم بر روابط بین اشخاص است، این اشخاص متفاوت‌اند. خوب دقت کنید، اشخاص می‌گوییم، در حقوق افراد نمی‌گوییم؛ چون خود دولت یک شخص حقوقی است، یک شرکت تجاری شخص حقوقی است، یک فرد هم می‌تواند شخص حقوقی باشد. مثلاً رئیس‌جمهور شخصیت حقوقی دارد، رئیس مجلس شخصیت حقوقی دارد. خوب، ببینید اگر قواعد حاکم بر روابط بین اشخاص هست اگر این دو طرف رابطه که دو شخص هستند یک طرفش دولت و حاکمیت باشد، هر جا شما طرفین رابطه حقوقی را دارید نگاه می‌کنید می‌بینید یک طرف آن حاکمیت است و لذا حقوق می‌شود: «حقوق عمومی» و اگر غیر از این باشد «حقوق خصوصی» می‌شود.

مثلاً من الآن از شما سؤال می‌کنم اگر طرفین رابطه حسن آقا با حسین آقا است، این ذیل حقوق خصوصی است، یا طرفین رابطه حسن است با یک شرکت تجاری، این ذیل حقوق خصوصی است،

حاکمیت نیست بلکه یک شرکتی است و شما چند نفر جمع شده‌اید و یک شرکت ساختمانی را دارید تولید می‌کنید، یا یک کارخانه‌ای را تشکیل دادید، مثلاً شرکت سهامی عام است یا سهامی خاص است، اگر طرفین رابطه دو شرکت خصوصی هستند ذیل حقوق خصوصی است.

اما اگر شما یک رابطه حقوقی دارید مثلاً شما کارمند و مستخدم یک اداره هستید. اینجا قواعدی که ذیل این رابطه حقوقی شما تعریف می‌شود حقوق عمومی است؛ چون شما مستخدم دولت هستید و دولت با توجه به حاکمیتش با شما کار می‌کند.

هرچند گاهی برخی دولت‌ها یکسری از اعمالی را انجام می‌دهد که اصطلاحاً به آن اعمال تصدی می‌گویند نه اعمال حاکمیتی. مثلاً الآن در ایران خیلی از اوقات می‌بینید دولت کارهایی را برعهده می‌گیرد که صرفاً خدماتی است و اعمال حاکمیت ندارد، این کار خدماتی را شاید یک شرکت خصوصی هم بتواند انجام دهد، کمالینکه الآن دارند همین سری از کارهایی را که دولت دارد انجام می‌دهد برای اینکه دولت را کوچک‌تر کنند به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌کنند. در کشورهای خارجی هم خیلی از اینها واگذار شده است. پس این دسته از اعمالی که دولت دارد انجام می‌دهد از موضع حاکمیت و اعمال قدرتش نیست؛ اما آن دسته از اعمالی که دولت‌ها در مقام اعمال حاکمیت خودشان یعنی قدرت سیاسی خودشان انجام می‌دهند ذیل «حقوق عمومی» تعریف می‌شود.

«حقوق اساسی» زیربنای مجموعه حقوق عمومی

وقتی ما تعریف حقوق را شناختیم و سپس تقسیم حقوق به حقوق خصوصی و حقوق عمومی را دانستیم. آن وقت «حقوق اساسی» زیرمجموعه حقوق عمومی است. اصلاً همه این بحث‌ها برای این بود که ما وقتی می‌خواهیم از حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران بحث کنیم یکی از شاخه‌های حقوق عمومی حقوق اساسی است و البته مهم‌ترین شاخه از شاخه‌های حقوق عمومی هم هست. همین‌طور که ملاحظه می‌فرمایید حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق کار، حقوق جزا، حقوق مالی، آئین دادرسی مدنی و کیفری، اینها همه شاخه‌ها و زیرمجموعه‌های حقوق عمومی هستند.

خوب طبیعتاً آن شاخه اول مورد بحث ما است و از اسمش هم پیداست. ببینید شما می‌گویید حقوق اساسی یعنی هیچ شاخه‌ای از شاخه‌های حقوق حتی در حقوق خصوصی هم شما شاخه‌ها و زیرمجموعه‌هایی دارید که چون مورد بحث ما نیست و به آن نمی‌پردازیم. اما به صورت کلی با این عنوانی که برای این شاخه از شاخه‌های حقوق عمومی تعریف شده و نام‌گذاری شده است خودش به‌خودی‌خود گویاست که مهم‌ترین مباحث حقوقی و کلیدی‌ترین مباحث در «حقوق اساسی» مطرح می‌شود.

اساساً این دسته از مباحث است که تمام شاخه‌ها و حتی رشته‌های دیگر حقوقی را خط و جهت می‌دهد. یعنی موضعی که یک دولت در مباحث و مسایل حقوق اساسی اتخاذ می‌کند این مستقیم یا غیرمستقیم در بسیاری از قواعد حقوق خصوصی، حقوق جزا و سایر رشته‌های حقوقی تأثیر می‌گذارد. خوب طبیعتاً ما اولین شاخه از شاخه‌های حقوق عمومی را که حقوق اساسی است می‌خواهیم بشناسیم.

تعریف قانون اساسی

اساساً تعریف حقوق اساسی چیست؟ حقوق اساسی در یک تعریف خیلی کوتاه بعضی از حقوق دانان ما این تعریف را انتخاب کردند: «چارچوب حقوقی پدیده‌های سیاسی است». من اگر بخواهم خیلی کوتاه در این رابطه توضیح دهم، ببینید حقوق همان‌گونه که گفتیم می‌آید برای اینکه روابط بین اشخاص را تنظیم کند. یک طرف رابطه حقوقی هم اگر دولت و حاکمیت باشد و بخواهد رابطه اشخاص را با دولت تنظیم کند، این حقوق عمومی می‌شود؛ اما این رابطه اشخاص با دولت می‌تواند شکل‌های مختلفی پیدا کند. گاهی از اوقات شما رابطه‌ای که با دولت دارید یک رابطه صنفی است، یا صرفاً اداری است و اصلاً رنگ و بوی سیاسی ندارد؛ مثل همان مثال حقوق اداری که عرض کردم. حقوق اداری در واقع رابطه بین مستخدم و اداره را تنظیم می‌کند. از زمانی که یک نفر استخدام می‌شود، چطور استخدام شود؟ استخدام چه شرایطی باید داشته باشد؟ ارتقائش به لحاظ آن سازمان و اداره‌ای که در آن قرار می‌گیرد، حقوقی که از آن بهره‌مند می‌شود، مزایای آن، بیمه او، همه مباحثی که در ذیل رابطه انسان و شخص با آن وزارت‌خانه و اداره شکل می‌گیرد. اینها رابطه‌های صرفاً اداری است.

اما اگر شما رابطه‌ای که با دولت دارید رابطه سیاسی باشد، (شما که می‌گوییم یعنی شخص حقوقی چه این شخص یک فرد باشد چه یک شرکت باشد، چه یک مجموعه‌ای باشد که ارتباط پیدا می‌کند) مثلاً فرض بفرمایید رابطه‌ای که احزاب با دولت دارند، حزب، یک پدیده سیاسی است، مطبوعات یک پدیده سیاسی هستند، خود شرکت در انتخابات اینکه آیا اینکه آن دولت برای اشخاص یا مردم حق رأی را به رسمیت می‌شناسد یا نمی‌شناسد، اینها را در مجاری قدرت دخالت می‌دهد یا دخالت نمی‌دهد، تمام آن پدیده‌های سیاسی که در یک کشور وجود دارد اینها وقتی که می‌خواهند با یکدیگر رابطه داشته باشند قواعدی که حاکم بر این پدیده‌هاست به لحاظ بُعد سیاسی آن، اینها ذیل حقوق اساسی تعریف می‌شود.

حقوق اساسی پایه و اساس حقوق عمومی است. یعنی شاخه‌های حقوق عمومی را که قبلاً ملاحظه فرمودید اساسی‌ترین پایه حقوق عمومی را مباحث حقوق اساسی تشکیل می‌دهند. حالا مسایل حقوق اساسی، مباحث حقوق اساسی را شما در این تعبیر ملاحظه می‌کنید.

حقوق اساسی به چه موضوعاتی می‌پردازد؟ اصل حاکمیت در یک کشور، نحوه اعمال حاکمیت، نهادهای اصلی قدرت، چگونگی شکل‌گیری قوای حکومتی و توزیع قدرت، صلاحیت هر یک از نهادها و مقامات عالی دولت و همین‌طور حقوق بنیادین ملت را تشکیل می‌دهد. اینها بحث‌هایی است که در حقوق اساسی مطرح می‌شود.

منابع قانون اساسی

حقوق اساسی که شاخه‌ای از حقوق عمومی است یک سلسله منابع دارد. من قبل از آنکه این منابع را اشاره کنم این توضیح را خدمت دوستان عرض می‌کنم. ببینید الان من و شما در مورد حقوق اساسی فرض کنید پاکستان می‌خواهیم مطالعه کنیم و می‌خواهیم حقوق اساسی اینها را بشناسیم. اگر به من و شما مأموریتی بدهند که بروید پاکستان و حقوق اساسی اینها را بررسی کنید، طبیعتاً ما باید برویم یکسری از منابع را شناسایی کنیم و از طریق آن منابع حقوق اساسی آن کشور را بشناسیم. برای اینکه یک تصویری روشن از حقوق اساسی یک کشور معین را در اختیار ما قرار دهد این منابع اینها هستند، و می‌خواهم بگویم اولین و مهم‌ترین منبع قانون اساسی کشور است.

پس حقوق اساسی غیر از قانون اساسی است. قانون اساسی یک منبع از منابع حقوق اساسی کشور است و لذا حقوق اساسی یک کلیتی است که یکی از منابعش البته مهم‌ترین منبعش قانون اساسی است. الان بحث‌های فصل دوم را که ما شروع می‌کنیم ملاحظه خواهید فرمود ما بیشتر از کدام منبع کمک می‌گیریم؟ از قانون اساسی. یعنی برای اینکه حقوق اساسی خودمان را تعریف کنیم از این کمک می‌گیریم گرچه مقید به آن و محدود به آن نیست. یعنی ما می‌توانیم از منابع دیگر هم کمک بگیریم.

تفسیر قانون اساسی

ببینید قانون اساسی در هر کشوری نوشته می‌شود، بنای بر این هم است که در قانون‌نویسی قوانین خیلی واضح شفاف و بدون ابهام نوشته شوند. اما همیشه این مسئله وجود دارد که گاهی از اوقات از روی عدم دقت و گاهی از اوقات به خاطر تحولاتی که در گذر زمان روی می‌دهد شما یک اصلی از اصول قانون اساسی را نگاه می‌کنید و می‌بینید یک ابهامی دارد. مثلاً آیا این اصل شامل این مسئله هم می‌شود یا نمی‌شود؟ دایره شمول و گستره‌اش کجاست؟

لذا اگر ابهام پیدا کرد این اصل قانون اساسی نیاز به تفسیر دارد که رفع ابهام شود. در خود قوانین اساسی کشورها اصلی گنجانده می‌شود که مفسر قانون اساسی را مشخص کند. مثلاً در قانون اساسی ما «شورای نگهبان» مسئولیت تفسیر قانون اساسی را برعهده دارد. مثلاً اصل ۱۱۵ قانون اساسی ما راجع به شرایط رئیس‌جمهور گفته است که رئیس‌جمهور از میان رجال سیاسی کشور که دارای شرایط زیر هستند انتخاب می‌شود. الان بحث و اختلاف است که منظور از رجال چیست؟ خوب بعضی‌ها می‌گویند منظور از رجال، جنسیت نیست و منظور شخصیت است؛ بنابراین زنان هم می‌توانند کاندیدای ریاست جمهوری شوند. رجال یعنی از شخصیت‌های کشور. بعضی‌ها می‌گویند رجال به معنای جنسیت است، قانون‌گذار نخواست به مرد بودن تصریح کند و با این تعبیر آورده. حالا اگر ابهامی به این شکل به وجود آمد چه کسی باید این ابهام را رفع کند؟ مفسر قانون اساسی.

تفسیر قانون اساسی در حکم قانون اساسی، عین قانون اساسی نیست؛ اما ارزشش در حکم قانون اساسی است. به عبارت دیگر در سلسله‌مراتب قوانین وقتی شما قانون اساسی را دارید بعد قوانین عادی را دارید، قانون مصوب مجلس را دارید بعد مقررات دولتی را دارید اگر تفسیری از اصلی از اصول

قانون اساسی صورت گرفت این تفسیر ارزش حقوقی اش بالاتر از قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی است، چون در حکم قانون اساسی است و خودش یک منبع از منابع حقوق اساسی ما می‌شود. به عبارت دیگر اگر یک پاکستانی می‌خواهد حقوق اساسی ما را بشناسد هم قانون اساسی ما را مطالعه می‌کند و هم چندین جلد تفسیرهای شورای نگهبان از اصول قانون اساسی را. این کتب به کمکش می‌آیند تا حقوق اساسی ما را بهتر بفهمد. مشروح مذاکرات قانون اساسی، قانون اساسی وقتی که نوشته می‌شده آن مذاکراتش ضبط و پیاده شده است. الآن مثلاً در چهار جلد پیاده شده است. اگر شما بخواهید روح این قوانین را پیدا کنید، فلسفه‌اش را ببینید اینها را باید در مشروح مذاکرات ببینید و آنجا خط می‌دهد. حتی خود شورای نگهبان گاهی از اوقات به مشروح مذاکرات مراجعه می‌کند، که یک منبع می‌شود.

برخی از قوانین مهم عادی کشور، مثل قوانینی که مجلس تصویب می‌کند از یک وزن و اعتبار یکسانی اینها برخوردار نیستند. مثلاً قانون جنگل‌ها و مراتع را مجلس می‌آید تصویب می‌کند، قانون مثلاً فرض بفرمایید که شهرداری‌ها را تصویب می‌کند، اینها قوانین خیلی مهمی نیستند؛ اما یک دفعه مجلس می‌آید در اجرای اصل ۲۶ قانون اساسی، «قانون احزاب» را تصویب می‌کند. این بسیار قانون مهمی است و حساسیتی که این قانون دارد در مقایسه با سایر قوانین بالاست. اگر کسی بخواهد حقوق اساسی ما را یا هر کشور دیگری را مطالعه کند غیر از قانون اساسی، غیر از تفاسیر قانون اساسی، این دسته از قوانین عادی که مجلس تصویب کرده است باید اینها را هم مطالعه کند. قانون مطبوعات را هم ببیند، قانونی که مثلاً در مورد حقوق اقلیت‌های مذهبی است اینها را ببیند. اینها قوانین مهم هستند بنابراین بسته به اهمیت قوانینی که مجلس تصویب می‌کند بخشی از آنها در واقع تصویرکننده حقوق اساسی کشور می‌توانند باشند.

فرمان‌هایی که رهبری صادر می‌کند، در هر کشوری رؤسای آن کشور و در کشور ما رهبر انقلاب دستورها و فرامینی که اینها صادر می‌کنند اینها می‌تواند یکی از منابع حقوق اساسی کشور باشد. مثلاً فرض بفرمایید فرمان هشت ماده‌ای حضرت امام و قوه قضائیه، این یک سند است. این فرمان وقتی که صادر می‌شود این حقوق اساسی را تصویر می‌کند.

سیاست‌های کلی که از طرف مقام معظم رهبری تأیید می‌شود. یا وقتی از طرف مجمع تشخیص مصلحت تدوین شده است تأیید نهایی آن با رهبری است، اینها حقوق اساسی ما را شکل می‌دهند و تصویر می‌کنند.

عرف قضایی هم منبع است. عرف قضایی نه عرفی که در بین مردم حاکم است؛ بلکه عرفی که مثلاً در بین قضات به عنوان یک رویه قضایی در یک مسئله خاصی یا مسایلی مطرح شده است. اینها هم یکی از موارد است.

دکترین‌های حقوقی یعنی نظریه‌های علمای حقوق در مسایل حقوق اساسی هم بعدها می‌تواند منبع شود. این نظریه‌های علمای حقوق رسمیت ندارد که لازم‌الاجرا باشد اما می‌تواند در آینده در

مراجع رسمی حقوقی تأثیر بگذارد. مثلاً شورای نگهبان در تفسیر قانون اساسی یک نظریه می‌دهد که آن نظرش رسمی و لازم‌الاجرا است. حقوق‌دان‌ها هم نظر خودشان را راجع به مسئله‌ای که مطرح شده است می‌دهند. همین مسئله اصل ۱۱۵ که رجال را شاید حقوق‌دانها نظر دهند، نظر اینها منبعی از منابع حقوق اساسی محسوب می‌شود. یعنی اینها می‌تواند قابل‌استفاده باشد حتی شورای نگهبان، فقها و حقوق‌دانانش از این نظریه‌ها چه‌بسا بهره بگیرند اما رسمیت ندارد و لازم‌الاجرا نیست.

گفتیم عالی‌ترین سند سیاسی و حقوقی هر کشور که بر اساس تشریفات خاصی به تصویب می‌رسد، این قانون اساسی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در همه‌پرسی ۲۴ آبان ۵۸ در ۱۷۵ اصل به تصویب ملت رسید، و در سال ۶۸ یعنی ده سال بعد همین قانون موردبازنگری قرار گرفت و این قانون در حال حاضر ۱۴ فصل دارد و مشتمل بر ۱۷۷ اصل است.

- عرف قضایی چیست؟

استاد: عرف به چیزی گفته می‌شود که در یک مدت‌زمان نسبتاً طولانی و قابل‌توجه در بین مجموعه‌ای از افراد به آن عمل شود و حالت الزام‌آور به خودش بگیرد. عرف در برابر قانون موضوعه است یعنی یک‌چیزی هست که قانون تصویب شده، یک‌چیزی هست که تصویب نشده است ولی همه دارند از گذشته به آن عمل می‌کنند. مثلاً عرف بر این است که وقتی ماشین را می‌فروشند در انتقال سند هزینه انتقال سند با فروشنده است. عرف ایران این است و شاید عرف یک کشور دیگر فروشنده و خریدار مشترک باشند. عرف این است که شما ماشین خود را فروختید لاستیک زاپاشش را هم با آن فروختید، نمی‌توانید آن را بردارید. این حالت الزام‌آور است. این عرف می‌تواند در یک مواردی عرف توده مردم باشد، مثلاً مردم این روستا، این شهر عرف‌شان در ازدواج این است که اینها باید جهیزیه را تهیه کنند. عرف قضایی یعنی عرفی که حقوق‌دانان در یک مسئله حقوقی دارند به آن عمل می‌کنند آن منبع حقوق اساسی است.

حاکمیت و قدرت عالی سیاسی

یکی از مهم‌ترین مباحث در حقوق اساسی هر کشوری مسئله حاکمیت و قدرت عالی سیاسی در آن کشور است. خیلی از افراد تلقی‌شان این است که حاکمیت و حکومت یکی هستند؛ درحالی‌که حکومت معادلش **government** است که آن یک معنای خاصی دارد و حاکمیت معنای دیگری دارد. تعریف حاکمیت چیست؟ قدرت عالی فرماندهی، قدرتی که در یک قلمرو سیاسی در یک مرز جغرافیایی بر یک ملت اعمال می‌شود و تضمین‌کننده استقلال یک کشور در برابر دولت‌های بیگانه است. شما الان می‌بینید و می‌شنوید که اگر یک کشوری حریم هوایی یک کشور دیگر را نقض می‌کند می‌گوید حاکمیت این کشور را مورد خدشه قرار داده است. یعنی در این کشور قدرتی که اعمال می‌شود فقط باید قدرت این دولت باشد، قدرت‌های بیگانه در این قلمرو، نه قلمرو زمینی، نه هوایی و نه دریایی آنها نباید اعمال قدرت کنند. اما چه کسی باید اعمال قدرت کند؟ آن دولت خاص که باید حاکمیت داشته باشد. حاکمیت یعنی قدرت عالی فرماندهی، قدرتی که از مرکز کشور صادر می‌شود و

در تمام این کشور به جریان می‌افتد و همه باید از آن اطاعت کنند و هیچ قدرتی را در برابر خودش بر نمی‌تابد.

باید قانونی که در مرکز کشور تصویب می‌شود این قانون در تمام کشور لازم‌الاجرا باشد این یعنی اعمال قدرت، اما اگر یک جا گفت من قانون خودم را دارم و من به شما کار ندارم یعنی حاکمیت وجود ندارد.

مشروعیت حاکمیت

بحث بعدی بحث مشروعیت حاکمیت است. مبنای حاکمیت چیست؟ منشأ مشروعیت این قدرت عالی فرماندهی کجاست؟ این هم مباحثی است که در واقع از اینجا تفاوت‌ها و تمایزهای حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با حقوق اساسی سایر کشورها روشن می‌شود. مطابق جهان‌بینی اسلامی حاکمیت چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح اختصاص به خداوند دارد، «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» خدا آفریده و فرمان دست خود اوست، خداوند تمام منشأ قدرت‌ها و شریعت اسلام تنها مصدر قانون‌گذاری است؛ چراکه حاکمیت مطلق در جهان‌بینی اسلامی از آن خداوند است. چون خالقیت، مالکیت، ربوبیت و حقانیت مطلق از آن خداوند است. حالا دیگر مستندات قرآنی و روایی‌اش اینجا دیگر بنای بر ارایه‌اش نبوده است و فرصت ما هم مجال چنین چیزی را ندارد.

اصل سوم قانون اساسی فرانسه می‌گوید منشأ حاکمیت ملی، مردم هستند که حاکمیت را توسط نمایندگان‌شان از طریق همه‌پرسی اعمال می‌کنند، هیچ گروهی از مردم و هیچ فردی نمی‌تواند حاکمیتش را اعمال کند.

اصل اول قانون اساسی ایتالیا این است که در ایتالیا جمهوری دموکراتیک و مبتنی بر کار است و حاکمیت متعلق به مردم است. حاکمیت یعنی چه؟ یعنی آن قدرت عالی فرماندهی، منشأ قدرت کیست؟ مردم.

اصل ۲۰ قانون اساسی آلمان می‌گوید: سرچشمه قدرت دولت، از ملت است. این را ببینید این قدرت از پایین است. از بالا نیست و منشأ و خلق قدرت را ملت می‌داند.

ماده ۵ قانون اساسی عراق (همین قانون اساسی جدید عراق) می‌گوید حاکمیت از آن قانون است و مردم منبع اختیارات و مشروعیت آن به شمار می‌آیند؛ یعنی قانون در کشور حاکم است و قدرت مال قانون است، قانون را چه کسی می‌سازد؟ مردم می‌سازند.

ماده ۶ و ۷ قانون اساسی عربستان، این خیلی جالب است، دقت کنید تا الآن این نمونه‌های قوانین را که دیدید که یکی از آنها هم از کشور اسلامی عراق بود می‌گوید حاکمیت مال مردم است، حاکمیت محض، حاکمیت اساساً ملی است، حاکمیت الهی چیزی به این معنا وجود ندارد و مطرح نمی‌شود.

اما عربستان تنها کشوری است که اصلاً حاکمیت محض الهی را با قرائت خاص خودش پذیرفته است و اساساً کم‌ترین بهایی برای مردم و رأی مردم در حوزه قدرت سیاسی قایل نشده است. ببینید

ماده ۶ قانون اساسی عربستان می‌گوید شهروندان باید مطابق با قرآن کریم و سنت پیامبر در راستای اطاعت و فرمان‌برداری در هنگام آسایش و سختی، خوشی و ناخوشی دست بیعت و وفاداری به پادشاه بدهند. می‌گوید برابر قرآن و سنت، خوشی و ناخوشی، آسایش و سختی، باید دست بیعت به پادشاه بدهند. قدرت حکومت در عربستان بدست اوست. یعنی این قدرتی که پادشاه دارد هم از کجا نشئت گرفته شده است؟ از قرآن. یعنی این قدرت را هم چه کسی به پادشاه داده است؟ قرآن و سنت یعنی قدرت از بالاست و مردم هم موظف‌اند که دست بیعت دهند و از آن پادشاه هم هست.

لذا در عربستان اینکه انتخاباتی باشد، آرایی باشد، اساساً چنین چیزی نیست، آن تصویرش از حاکمیت این است.

مشروعیت حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی ایران

ماده ۷ قانون اساسی عربستان گفته بود پادشاه این اختیار را از قرآن و سنت گرفته است. آنها به همین آیه سوره مبارکه نساء استناد می‌کنند که: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولی الامر منکم»، آیاتی از این قبیل را مورد استناد قرار می‌دهند، حالا در قانون اساسی‌شان که نیاوردند ولی در قانون اساسی همین ماده را آوردند، مبنای آنها این است.

ما مباحث حقوق اساسی را شروع کردیم و گفتیم اولین بحث، بحث حاکمیت است و مبنای مشروعیت حاکمیت را در نظام‌های سیاسی مشابه نگاه کردیم و حالا می‌خواهیم در جمهوری اسلامی ایران ببینیم.

در جمهوری اسلامی ایران اگر قانون اساسی را مورد بررسی قرار دهیم تقریباً شش اصل محوری در زمینه حاکمیت داریم که این شش اصل، سه اصلش ناظر به حاکمیت دینی و الهی است و سه اصلش هم ناظر به حاکمیت ملی است یعنی گویا نوعی موازنه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌خواسته برقرار کند در عین حالی که اساس را حاکمیت الهی می‌داند اما یک بخشی از شکل‌گیری قدرت را متوجه مردم و ملت کرده است.

اصل دوم می‌گوید قانون اساسی جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان. این اصل، شش تا بند دارد و از این شش بند، پنج تا همان اصول دین و مذهب است:

۱. خدای یکتا، اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر خدا؛ حاکمیت اختصاص به کی دارد؟ خداوند، به خصوص مسئله حاکمیت تشریحی را مطرح کرده است و تشریح یعنی در قانون‌گذاری قانون خداست که حاکم است.

۲. وحی الهی، همان بحث نبوت را که ما در اصول دین می‌آوریم اینجا نقش بنیادین داده است.

۳. مسئله عدل خداوند در تکوین و تشریح است.

۴. مسئله معاد است.

۵. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی، همین بحث امامت را اینجا آورده است.

اگر از ما سؤال کنند که نظام سیاسی اسلام چه نظامی است؟ ما در یک جمله کوتاه می‌توانیم بگوییم: نظام امت و امامت. یعنی نظام سیاسی اسلام این است. یعنی یک امت است و یک امام و این امامت در عصر حضور مومنان (علیهم‌السلام) هستند و در عصر غیبت، آن امامت به معنای ولایت عامه‌ای است که امام زمان دارد و رهبری که الآن شما به عنوان ولایت فقیه عادل کاردان دارید بر اساس آن است. امامت مستمر یعنی این امامت برای یک مقطع زمان خاصی نیست، همیشه امت وجود دارد و همیشه این امت نیاز به امام دارد.

- در زمان امام معصوم، عصمت شرط است؛ ولی الآن شرط نیست.

استاد: بله. لذا آن شرایطی دارد مثل عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ولی اصل امامت اصل مستمر است. لذا با عنایت اینجا این قید را آوردند. می‌گویند نظام جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه امامت مستمر. حالا تعبیر دیگری هم دارد که من توضیحات بیشتر آن را عرض می‌کنم، این اصل دوم است.

اصل چهارم حاکمیت قوانین را می‌گویند که تمام قوانین باید بر اساس موازین شرعی باشد. مهم‌ترین اصل قانون اساسی ما همین اصل چهارم است و اصل مادر است. یعنی اگر قانون اساسی خودش قانون مادر است، یک اصل مادر شما در قانون اساسی بخواهید پیدا کنید که یک سر و گردن از این ۱۷۷ اصل قانون اساسی بالاتر است، اصل چهارم است. در خود این اصل تعبیری وجود دارد که این تفوق و برتری‌اش را نشان می‌دهد. می‌گویند این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است. این یکی از محکم‌ترین اصول قانون اساسی ما است.

البته مشابه این اصل را در قوانین اساسی کشورهای اسلامی داریم که می‌گویند قوانین باید بر اساس موازین اسلامی باشد و مغایر با اسلام نباشد؛ اما فقط در همین حد می‌گویند.

اما آن چیزی که در اصل چهارم قانون اساسی ما مطرح شده است به لحاظ قوت و جامعیت و قاطعیت در بیان هیچ مشابهی در دنیا ندارد. یعنی با این صراحت و قاطعیت، آنجا به صورت کلی گفتند که قوانین باید قوانین اسلامی باشد در کشورهای اسلامی یا مثلاً در قانون اساسی عراق گفته که قوانین باید مطابق با موازین شرع و اصول دموکراسی باشد، این را هم اضافه کردند. اما اینجا ببینید این اصل چهارم چقدر محکم پایه‌گذاری شده است.

اصل پنجم، مربوط به ولایت فقیه است که این هم باز در بخش حاکمیت الهی است. سه اصل دوم و چهارم و پنجم در این وادی است و سه اصل ششم و هفتم و پنجاه و ششم تقریباً حاکمیت ملی را بیان می‌کند. مثلاً اصل ششم می‌گویند در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آرای عمومی اداره شود. اصل هفتم اصل شوراها است و می‌گویند شوراها باید در اداره امور کشور نقش داشته باشند. اصل ۵۶ می‌گویند حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست. صدر این اصل همان حاکمیت الهی

است ولی ادامه‌اش این است که هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. ببینید سه تا اصل ناظر به این بحث است و نگاه حاکمیت ملی دارد و سه اصل نگاه حاکمیت الهی دارد پس این منشأ مشروعیت حاکمیت است.

حکومت چیست؟ حکومت که معادلش **government** است ابزار اعمال حاکمیت است. ببینید حاکمیت گفتیم قدرت عالی فرماندهی است. این قدرت اگر بخواهد به جریان بیفتد و اعمال شود، در بازوان حکومت است که به جریان می‌افتد، یعنی قوای سه‌گانه: مجریه مقننه و قضائیه هستند که حاکمیت عالی را در کشور بروز و ظهور می‌دهند. پس حکومت عین حاکمیت نیست، حاکمیت را به‌منزله روح تشبیه کردند و حکومت را به‌منزله اندام. یعنی این قدرتی که در روح انسان است این به دست و پا و گوش و چشم و اعضا و جوارح دستور می‌دهد. لذا حاکمیت را در یک تفاوتی که بین حاکمیت و حکومت ذکر کردند گفتند حاکمیت دایمی است اما حکومت‌ها موقتی هستند. ببینید دولت‌ها می‌آیند و می‌روند. الآن در جمهوری اسلامی ایران در این سی و چندساله چندتا مجلس داشتیم؟ چندتا دولت داشتیم؟ مثلاً دولت دهم آمدند و رفتند، دستگاه قضائیه، نیروهایشان عوض می‌شود، بدنه آنها عوض می‌شود، نمایندگان عوض می‌شوند؛ اما یک حاکمیت در طول این دوران بعد از انقلاب در کشور وجود داشته است مثل اینکه سلول‌های بدن را می‌گویند هر ده‌سال یک‌بار یا هر هشت‌سال یک‌بار همه عوض می‌شوند؛ اما هویت انسانی این فرد با این اسم و فامیل، هویتش باقی مانده، از کودکی تا الآن باقی مانده است.

پس حکومت می‌آید در خدمت حاکمیت قرار می‌گیرد. بین حکومت و حاکمیت یک سنخیتی لازم است. من این را لازم است که توضیح دهم چون یکی از مباحث کلیدی است. ببینید در بحث حاکمیت و حکومت بسیاری از سؤالات و اشکالاتی که افراد می‌گیرند برای اینکه مثلاً می‌گویند این نهاد حکومتی چرا در جمهوری اسلامی ایران است؟ و مشابه این نهاد در حکومت‌های دیگر نیست. حکومت مطابق خودش را می‌طلبد، یعنی سازوکارهایی که در بدنه حکومت تشکیل می‌شود تا در خدمت این حاکمیت قرار گیرد سازوکارهای خودش است. اصلاً شما به نظام‌های سیاسی رایج در دنیا، نظام‌های غربی که حاکمیت ملی محض را پذیرفتند، بگویید حاکمیت الهی، می‌گوید من نمی‌فهمم شما چه می‌گویید! او می‌گوید حاکمیت از آن مردم است و آن حکومت سازوکار خاص خودش را دارد که در اختیار حاکمیت ملی قرار می‌گیرد. اگر شما می‌آیید در بدنه قوه مقننه خودتان رکنی را به‌عنوان شورای نگهبان قرار می‌دهید (با این ترکیب خاصش که شش تا فقیه را در کنار شش تا حقوق‌دان قرار می‌دهد) چرا این کار را در سیستم قوای سه‌گانه که یکی قوه مقننه است انجام دادید؟ چون شما حاکمیتی را پذیرفتید که حاکمیت الهی در کنار حاکمیت ملی است.

این حکومت شما می‌خواهد در خدمت این قدرت عالی باشد پس باید در بدنه حکومتتان این نهاد نگهبان باشد. اگر شما در حاکمیت خود اصل ۵ را پذیرفتید که حاکمیت الهی را که بروز و ظهورش در عصر غیبت در فرد فقیه عادل کاردان است می‌بینید، در بدنه قوه مجریه خود در ورای ریاست

جمهوری و معاون اول و هیئت دولت فراتر از اینها، رهبری را قرار می‌دهید. شاید این نوع سیستم حکومتی را شما در نظام‌های مشابه نداشته باشید! و اساساً چرا چنین چیزی به وجود آمده است؟ چون حاکمیتی را که پذیرفتید این را مطالبه می‌کرده است.

یک مسئله هم مسئله امت و ملت است. یکی از نقاط تمایز میان نظام جمهوری اسلامی ایران، حقوق اساسی ایران با حقوق اساسی سایر کشورها این است که وقتی آنها حاکمیت را حاکمیت ملی محض می‌دانند در واقع آن چیزی که در حقوق اساسی آنها مطرح است ملت است. ملت به مجموعه‌ای از افرادی اطلاق می‌شود که یک رابطه سیاسی خاصی با دولت معین دارند. این رابطه نشانه و شناسنامه‌اش برای داخل کشور است. گذرنامه برای خارج کشور است؛ اما وقتی دولت ایران برای من شناسنامه صادر کرده است من ایرانی می‌شوم و جزو ملت ایران، اما پاکستانی که شناسنامه پاکستانی دارد با این دولت رابطه ندارد. بنابراین نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند، امتیازات و حقوقی را که این دولت برای ملت خودش می‌شناسد، به او یارانه نمی‌دهند، به ما یارانه می‌دهند، این امتیازاتی که هر دولت برای اتباع خودش و افرادی که دارای این تابعیت هستند به رسمیت شناخته شده برای اتباع سایر کشورها به رسمیت نمی‌شناسد

عنصر امت در کنار ملت

جالب است بدانید در حقوق اساسی ما هم ملت به رسمیت شناخته شده است و هم امت. مرز ملت مرز جغرافیایی است در حالی که مرز امت، عقیدتی است. لذا شما اصلاً ردپایی از واژه امت در حقوق اساسی سایر کشورها پیدا نمی‌کنید. و فقط این جمهوری اسلامی است که هم امت را آورده و هم ملت. به عبارت دیگر چون نظام سیاسی اسلام، نظام امت و امامت است، عنصر امت در کنار عنصر ملت قرار گرفته است. ملت که هست اما عنصر امت در کنار عنصر ملت قرار گرفته است. خوب مثلاً اصل ۱۱ قانون اساسی را ببینید: به حکم آیه کریمه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»، همه مسلمانان یک امت‌اند، دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و الی آخر.

مسئله رهبری: ولایت امر و امامت امت (اصل ۵ قانون اساسی)

یکی از مباحث مهم در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مسئله رهبری است. یک نکته‌ای را عرض می‌کنم که شاید شنیدن آن برای شما تازگی داشته باشد. شما زیاد تعبیر ولایت فقیه را شنیدید مثلاً ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و یا در نظام سیاسی ایران. اما جالب است بدانید قانون اساسی ما هیچ‌وقت تعبیر به ولایت فقیه نکرده است، در هیچ جا! دو تا تعبیر را بارها و بارها قانون اساسی ما بکار برده است و از ظرافت‌ها و دقت‌های قانون‌گذار قانون اساسی است که یک چیزی بالاتر از مسئله ولایت فقیه را مورد توجه قرار داده است که ولایت فقیه ذیل او قرار می‌گیرد. آن سؤالی که شما راجع به امامت مستمر کردید، قانون اساسی ما بارها و بارها وقتی تعبیر می‌خواهد

بکند می‌گوید ولایت امر و امامت امت، دوستان نه یک‌بار نه دو بار نه سه بار، وقتی شما ببینید یک مسئله‌ای را قانون‌گذار بارها و بارها یک تعبیری را بکار می‌برد معلوم است روی این تعبیر عنایت دارد. شما چرا می‌گویید ولی امر مسلمین؟ باری اینکه آن تعبیر مثلاً الهام گرفته از این آیه قرآن است که: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم». خوب ولی، مفرد اولی است. همان تعبیر را قانون اساسی از فقه اسلام گرفته است و در این متن عالی حقوقی، جامه حقوقی به آن پوشانده است. می‌گوید: ولایت امر و امامت امت. روشن‌ترین جای آن اصل ۵ قانون اساسی است.

اصل ۵ معروف به اصل ولایت فقیه است و اصلاً بنیان‌گذاری و تأسیس ولایت فقیه در اصل ۵ است. تعبیر این است که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل است. اینکه عرض کردم ولایت فقیه را تعبیر نکرده است، می‌گوید ما ولایت و امامت در اسلام داریم. یعنی در واقع به آن ریشه مسئله برگردانده است، می‌گوید آنچه که در اسلام مطرح است مسئله ولایت و امامت است. این ولایت و امامت در عصر پیغمبر بر دوش پیغمبر است و در عصر ائمه معصومین بر دوش ائمه است و در عصر غیبت برعهده فقیه عادل و باتقوا مدیر و مدبر الی آخر است.

خوب این ولایت امر عالی‌ترین مقام سیاسی ایران است براساس آنچه که در اصل ۱۱۳ گفته که رئیس‌جمهور بعد از مقام رهبری مقام عالی است و براساس اصل ۵۷ که گفته: قوای حاکم بر جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت است؛ باز این واژه اینجا بکار رفته است، تعبیر ولایت امر و امامت امت. اگر شما اصلی‌ترین تفاوت قانون اساسی حقوق اساسی ما را با کشورهای دیگر بخواهید بدانید این است که در حقوق اساسی ما در رأس نظام کسی به‌عنوان ولی امر قرار داده شده است که قوای سه‌گانه زیر نظر او هستند درحالی‌که در نظام‌های سیاسی دیگر این‌گونه نیست.

شرایط رهبری

اصل ۱۰۹، اصل ۵ که خواندیم شرایط را گفته است: عادل و باتقوا و مدیر و مدبر. اما این شرایط در اصل ۱۰۹ منقح‌تر و به‌صورت مشخص‌تر در سه بند ذکر شده است: صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه یعنی باید مجتهد مطلق باشد نه مجزی، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر و شجاعت و ... باید اینها را داشته باشد.

دو عنوان هست که قانون اساسی راجع به اینها سکوت کرده است یکی شرط تابعیت و یکی شرط رجولیت، آیا فقیه برای رهبری لازم است تبعه ایران باشد و تابعیت ایران را داشته باشد، بعضی از حقوق‌دانها گفتند چون در مورد رئیس‌جمهور که مقام دوم است گفتیم باید ایرانی‌الاصل باشد

به طریق اولی رهبر هم باید ایرانی باشد و تابعیت ایرانی داشته باشد، ولی با توجه به مبانی فقهی ولایت امر و امامت امت هیچ‌یک از فقها شرط تابعیت را ذکر نکردند.

در مورد رجولیت هم در کتاب‌های فقهی هفت تا هشت تا شرط که برای ولی امر می‌شمارند یکی از آنها شرط رجولیت است. ولی خوب قانون اساسی راجع به اینها سکوت کرده است؛ اما نهاد گزینش کننده؛ آن سؤالی که مطرح شد که به چه شکلی گزینش می‌شود آن سؤال اینجاست. ببینید ما یک اصل ۱۰۸ قانون اساسی داریم که رهبر به چه شکلی انتخاب می‌شود، طبیعتاً شرایطی که برای رهبر گفتیم شاید این شرایط در مصادیق متعددی باشند. سه مصداق چهار مصداق پنج مصداق از فقیه عادل باتقوا مدیر مدبر را ما در جامعه داشته باشیم. یک نهادی را حقوق اساسی ما به‌عنوان مجلس خبرگان رهبری مشخص کرده است که براساس آن شرایط، رهبر را انتخاب می‌کند. اصل ۱۰۸ هم گفته است که قانونی که مجلس خبرگان برای شکل‌گیری خودشان می‌خواهند این قانون را در ابتدا فقهای شورای نگهبان برای آنها وضع می‌کنند بعد هم این تغییر قانون به دست خودشان است.

من دو تا اشکالی که راجع به مجلس خبرگان است و شاید زیاد مطرح شود و شما شنیده باشید می‌گویم و خیلی سریع توضیحی راجع به آن اشکال عرض می‌کنم. به موجب قانون مصوب مجلس خبرگان یکی از شرایط داوطلبان مجلس خبرگان، توانایی استنباط در برخی از ابواب فقهی است. آنها گفتند یجتهد متجزی باشد و اجتهاد نسبی داشته باشد، و شرط دیگری را هم گفتند که صلاحیت این داوطلبان مجلس خبرگان را شورای نگهبان تأیید می‌کند ولی برای هر یک از این شرط‌ها اشکال گرفتند. در اشکال اول گفتند شما یک مجلس خبرگانی تشکیل می‌دهید که تمام آنها علما هستند یعنی غیر مجتهدان نمی‌توانند داخل مجلس خبرگان شوند ولو اجتهاد نسبی باشد؛ درحالی‌که شرایطی که برای رهبر ذکر کردید یکی شرط فقاقت بوده است و یک شرطش در اصل ۱۰۹ این بوده است که مدیر باشد و مدبر باشد و بینش صحیح سیاسی داشته باشد. چرا در مجلس خبرگان تعدادی سیاستمدار وجود ندارد، فقها باشند تعدادشان هم بیشتر باشد ولی حداقل یک تعدادی سیاستمدار هم بگذارید که تشخیص سیاسی بودن آن کسی را که می‌خواهد به‌عنوان رهبری انتخاب شود از ظرفیت اینها بهره‌گیری شود و اینها کمک کنند.

این اشکال است. حالا پاسخ‌هایی به این داده شده است. دلایلی که موافقان و مخالفان دارند اصلاً اینجا جای فهرست کردنش نیست؛ اما اگر خواستید ملاحظه کنید کتابی که پژوهشگاه حوزه و دانشگاه چاپ کرده است «گزینش رهبر و نظارت بر او در نظام جمهوری اسلامی ایران» تمام اینها را تقریباً تا جایی که می‌شده استقصاء کردم و دلایل موافقان و مخالفان را آنجا آوردم.

اما پیشنهاد و راه‌حل را من فقط اشاره می‌کنم. یک راه‌حلی که می‌تواند این اشکال را برطرف کند و جمع بین قول موافقان و مخالفان بکند، مجلس خبرگان به همین شکل باشد و همین قانون هم باشد یعنی شرایط داوطلبان اجتهاد نسبی باشد؛ ولی رؤسای قوای مقننه و مجریه به‌صورت ادواری اینها عضویت مجلس خبرگان رهبری را داشته باشند. شما می‌توانید شرط بگذارید که اینها تعدادشان از ده

نفر هم تجاوز نکند، یعنی از اول انقلاب تا الآن که رؤسای جمهور را بگیریید حالا بنی صدر که وضع خاص خودش را داشت، رؤسای قوه مجریه تا الآن را بگیریید اینها شاید همین الآن تعدادشان ده نفر نشود، اینها اتوماتیک وار عضو مجلس خبرگان باشند. آنهایی که می گفتند از مدیران و از سیاستمداران در این مجلس هم باشند، رئیس قوه قضائیه نباشد به دلیل اینکه رئیس قوه قضائیه مجتهد است و خودش برود در انتخابات شرکت کند یا مردم به او رأی می دهند یا رأی نمی دهند، او مشکلی ندارد اما رئیس مجلس و رئیس جمهور، رؤسای مجلس اینها اگر باشند، اینها سیاستمدار نیستند؟ رئیس مجلس بالاخره در بین ۲۹۰ تا نماینده مجلس آن کسی که صلاحیتش از دیگران بیشتر است و یک سرو گردن از دیگران برتر است معمولاً توسط نمایندگان مجلس انتخاب می شود در کلیدی ترین مسایل کشور حضور دارد و اصلاً حضورش در این جایگاه بینش و اطلاعات بیشتری به او می دهد. رئیس جمهور هم همین طور است. بنابراین آن غرض حاصل می شود.

اشکال دیگری که کردند در مورد تأیید صلاحیت است. گفتند این دور پیش می آید. یعنی شما گفتید مثلاً صلاحیت داوطلبان مجلس خبرگان را فقهای شورای نگهبان تأیید کنند، و فقهای شورای نگهبان را چه کسی انتخاب می کند؟ رهبر، پس رهبر فقهای شورای نگهبان را انتخاب می کند، فقهای شورای نگهبان تأیید صلاحیت خبرگان می کنند و خبرگان، رهبر را انتخاب می کنند، صدر و ذیلش به یکجا ختم می شود، این دور می شود و بر همین رهبر می خواهند نظارت کنند، این اشکال چگونه پاسخ داده می شود؟

حالا من نظر خودم را می گویم و در همین حد اطلاعات ناقص خودم است. در بحث تعیین رهبر اصلاً دور نیست؛ بلکه یک خط مستقیم است. توهم دور به این دلیل صورت گرفته است که گفتند [رهبر - فقهای شورای نگهبان، فقهای شورای نگهبان - صلاحیت خبرگان، خبرگان - رهبری]، این رهبر لفظش تکرار شده است درحالی که رهبری که فقهای شورای نگهبان را انتخاب می کند غیر از رهبری است که توسط خبرگان انتخاب می شود. این یک خط مستقیم است. مثالش را من بزنم. حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) فقهای شورای نگهبان را انتخاب کردند، و فقهای شورای نگهبان تأیید صلاحیت مجلس خبرگان را کردند. آیا مجلس خبرگانی که بود امام را انتخاب کردند یا رهبر بعدی را انتخاب کردند؟ رهبر بعدی را انتخاب می کنند نه این رهبر فعلی را، اگر همین رهبر را انتخاب می کردند دور می شد؛ لذا اصلاً دوری نیست.

در این قانون فعلی که تأیید صلاحیت خبرگان را برعهده فقهای شورای نگهبان گذاشته است این دور وجود دارد و پاسخهایی هم بزرگان آمدند به این بدهند ولی این پاسخها جان اشکال اشکالکنندگان را دریافت نکرده است. ببینید هدف آنها این است، حالا ما چون خودمان طلبه هستیم پروایی نداریم که خیلی رکتر از آنها بگوییم. آنها هدفشان از دور این است که می گویند این سیستم گزینشی ساخت و پاخت در آن صورت می گیرد، به این وضوحی که ما می گوئیم نمی گویند، شاید کمی پروا کنند، می گویند امکان تبانی هست چون رهبر می آید فقهای شورای نگهبان را که کسانی همسو با

خودش انتخاب می‌کند، داوطلبان نمایندگان خبرگان هم باید از فیلتر شورای نگهبان رد شوند و اینها هم کسانی را تأیید صلاحیت می‌کنند که همسوی با خودشان باشند؛ بنابراین اینها وقتی می‌خواهند بر اعمال رهبر نظارت کنند نظارت مؤثر نمی‌کنند و اگر اشکالی دیدند چشم‌پوشی می‌کنند! جان کلام اشکال دور این است.

بعضی آمدند گفتند که شما که اشکال دور را مطرح کردید اما یک حلقه را اینجا انداخته‌اید، خبرگان را چه کسی انتخاب می‌کند؟ «مردم». شما مردم را جا انداختید ولی آنها فکر کردند با این اشکال حل می‌شود! اما جان کلام را توجه نکردند. اشکال‌گیرندگان می‌گویند این فقهای شورای نگهبان اگر یک شهری سه تا نماینده بخواهد، سی تا را هم تأیید صلاحیت بکند این سی تا با سه تا فرقی ندارند، چون همه آنها یک فکر هستند. یعنی از اول شورای نگهبان می‌آید دایره گزینش مردم را ضیق می‌کند و مردم در واقع در یک چارچوبی دست به انتخاب می‌زنند که قبلاً توسط شورای نگهبان انتخاب شده است! پس اشکال وارد است.

اشکال‌کنندگان می‌گویند که همان قانون قبلی خوب بود و اصلاً دور هم نبود. قانون قبلی قانونی بود که شورای نگهبان تصویب کرده بود، می‌گویند قبلاً صلاحیت داوطلبان را سه تن از مراجع مشهور حوزه قم می‌گفتند و اصلاً دیگر ربطی به رهبری نداشت و در چرخه رهبری قرار نمی‌گرفت. می‌گوییم آن قانون، دور را نداشت اما اشکالات متعدد دیگری داشت و اصلاً ضابطه‌مند نبود. مراجع مشهور چه کسانی هستند؟ بعضی از آنها معلوم است و بعضی معلوم نیست. یعنی خودشان مدعی هستند که ما مشهوریم، بعد هم وقتی شما قانون را تصویب می‌کنید و می‌گویید مراجع مشهور، قانون وقتی مرجعی را مشخص کرد آن مرجع باید موظف باشد. مگر شما می‌توانید مراجع را موظف کنید؟ می‌خواستند داوطلب مجلس خبرگان بشوند می‌روند پهلوی آقای فرض بفرمایید وحید، می‌روند پهلوی آقای مکارم، می‌گویند آقای مکارم! آقای وحید! من که شاگرد شما هستم، شما که می‌دانید من مجتهدم، آقای وحید می‌گویند آقا من سرم به این چیزها درد نمی‌کند، من اگر بخواهم شما را تأیید صلاحیت کنم ده نفر دیگر هم انتظار دارند، من اصلاً دخالتی به این کار نمی‌کنم، می‌توانند چنین چیزی بگویند یا نه؟ بله در قانون وقتی شما یک مقامی را تعیین کردید، آن مقام باید موظف باشد که انجام دهد، خوب الان حق آفاست اگر واقعاً مجتهد است و می‌خواهد داوطلب خبرگان شود باید یک جایی به ایشان جواب دهد و تنها راه منطقی‌اش این است که صلاحیت علمی داوطلبان مجلس خبرگان را مرکز مدیریت حوزه تأیید کند. حوزه ما مدرک سطح یک می‌دهد سطح دو می‌دهد سطح سه می‌دهد سطح چهار هم می‌دهد ولی مدرک اجتهاد نمی‌دهد! خوب وقتی کسی آمد در یک مرکز علمی درس خواند، در دانشگاهی درس خواند در همه دنیا مرسوم است آن مرکزی که شما درس خواندید باید مدارج علمی شما را تعیین کند. اگر این کار باشد این مشکل حل می‌شود ولی این سازوکارش هنوز معین نشده است.

شیوه و ماهیت گزینش رهبر

از جمله مباحث مربوط به رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، بحث شیوه و ماهیت گزینش رهبر است. اصل ۱۰۷ قانون اساسی این شیوه را که مطرح کرده گفته بعد از امام خمینی تعیین رهبر برعهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹، بررسی و مشورت می‌کنند و هرگاه یکی از آنها را اعلم به احکام یا موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی و یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل ۱۰۹ تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنها را به‌عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند و رهبر منتخب خبرگان ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت.

کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹

عنایت کردید که چه تعبیری در اینجا به‌کاربرده است، ولایت امر. یعنی در اسلام برای ولایت امر چه مسئولیت‌هایی مقرر شده که همه آنها بر دوش رهبر منتخب است؟ رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است. مجلس خبرگان رهبری در آئین‌نامه داخلی خودش در اجرای اصل ۱۰۷ کمیسیونی به نام کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ تشکیل داده و این کمیسیون که الآن هم فعال است، تمام کسانی را که در مظان رهبری قرار دارند، مورد شناسایی قرار می‌دهد و خود آنها و خانواده و بچه‌های آنها را زیر نظر می‌گیرد. حتی وضعیت مالی آنها را و اگر لازم باشد مسافرتی در خارج از کشور، در داخل از کشور بکند و کسانی را احتمال می‌رود که این شرایط رهبری در آنها موجود باشد به‌صورت نامحسوس و کاملاً سری انجام می‌شود. و برداشت‌های این کمیسیون هم فقط در اختیار هیئت‌رئیس می‌تواند قرار بگیرد و محرمانه است و در صورتی که خود رهبر هم درخواست بکند در اختیار رهبر هم می‌تواند قرار بگیرد.

کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹، برای شناسایی کسانی است که احتمال می‌رود آنها صلاحیت‌های رهبری را داشته باشند که اگر خدایی نکرده زمانی نیاز پیدا شد، دیگر یک‌مرتبه در مقابل عمل انجام‌شده قرار نگیرند بلکه قبلاً مطالعات و بررسی‌ها انجام‌شده است و پرونده مثلاً سه نفر، چهارنفر، پنج نفر، در اختیار آنها است و کاملاً می‌توانند آن را در مجلس خبرگان ارایه بدهند.

خوب می‌دانید آن چیزی که در زمان رحلت حضرت امام اتفاق افتاد و بالاخره یک هدایت الهی و ربانی بود که اینها همه خیلی با سرعت بر یک فردی توافق کردند. همیشه چه‌بسا چنین چیزی اتفاق نیفتد و این لازم است که قبلاً پیش‌بینی‌ها و بررسی‌ها شده باشد و خبرگان بتوانند با دقت بیشتری و با مطالعه قبلی و اطلاعات و اشراف کامل نسبت به گزینش رهبر اقدام کنند.

دو نظریه در باب گزینش ولی‌امر: نظریه انتصاب و نظریه انتخاب

نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که در مباحث فقهی مستحضرند دوستان که دو نظریه فقهی راجع به ماهیت گزینش ولی‌امر وجود دارد: یک نظریه انتصاب است و یک نظریه انتخاب. در فقه البته

نظریه انتخاب یک نظریه جدیدی است و نظریه مسبق به سابقه نیست و برخی از فقهای معاصر آن را مطرح کردند؛ اما نظریه انتصاب یا نصب، نظریه‌ای است که از اولین متون اولیه فقهی رد پای آن دیده می‌شود. مثل شیخ مفید در مقنعه خودش و بعد از المقنع شیخ صدوق. یعنی اگر اولین متن فقهی مدون ما کتاب مقنعه باشد، از آنجا شما بگیریید تا دوران معاصر، نظریه مشهور و غالب نظریه نصب است.

اما نظریه انتخاب هم از سوی برخی از فقهای معاصر مطرح شده است.

حالا سؤال این است که قانون اساسی ما و حقوق اساسی ما در بین این دو نظریه در بحث انتخاب رهبر به کدامیک از آن دو نظریه گرایش دارد؟ نصب یا انتخاب؟ واقعیت قضیه این است که هم شواهدی را مربوط به انتخاب می‌توانیم در اصول مربوط به رهبری در قانون اساسی پیدا بکنیم و هم شواهدی را که دلالت بر انتصاب می‌کند. خیلی قانون اساسی ما در این رابطه شفاف نیست و شاید هم اساساً عمدی در این قضیه بوده که به گونه‌ای اصول مربوط به رهبری تدوین بشود که با هر دو نظریه سازگاری داشته باشد و خیلی تفاوت عملی بیرونی پیدا نمی‌کند.

اما آن شواهد چیست؟ من اینجا به دلیل ضیق وقت نیاوردم که مثلاً بگوییم این چند اصل ظهور در نصب دارد و این چند اصل ظهور در انتخاب دارد. همین اصل ۱۰۷ را طرفداران نظریه انتخاب به این اصل استناد می‌کنند اگر عنایت فرمودید در این اصل چندبار واژه انتخاب آمده است مانند (رهبر منتخب خبرگان)، خط سوم (تعیین رهبر برعهده خبرگان منتخب مردم است)، (او را به رهبری انتخاب می‌کنند)، سه خط به آخر مانده ببینید، چندبار این واژه انتخاب را آورده‌اند.

قائلان به این می‌گویند این خیلی در نظریه انتخاب صراحت دارد و در اینجا بحث نصب نیست.

- ممکن است این عدم شفافیت برای استفاده و وجود ظرفیت استفاده از هر دو نظریه نیز بوده باشد.

استاد: بله، این احتمالاً شاید یک نظر این بوده که این‌گونه باشد و بنای بر این نداشتند که خیلی صریح بیایند آن را مطرح بکنند یا این نظریه و به‌رحال شواهد دال بر هر دو نظریه موجود است و شاید ۵ یا ۶ مورد شاهد بر دفاع از یک نظر پیدا بکنید و ۵ یا ۶ مورد برای دفاع از نظر دیگر شاهد داشته باشید. البته شواهد فقط اختصاص به این اصل ندارد. البته اگر منظورتان این است بله این اصل ۱۰۷ بعد از بازنگری یعنی این اصل مصوب تغییر یافته در سال ۶۸، اصل ۱۰۷ مصوب ۵۸ را اگر ببینید خیلی جالب است اگر مقایسه بکنید می‌بینید که اصلاً کلمه انتخاب در آن نیست و عجیب‌تر این است که در شورای بازنگری قانون اساسی سال ۶۸ اگر شما مشروح مذاکرات را که یکی از منابع حقوق اساسی را ببینید، عجیب آنجا است که گرایش بیشتر به نصب بوده است و بحث‌ها بیشتر آن بوده ولی در تدوین این‌گونه تدوین شده است در عین حال طرفداران نظریه نصب از همین ظواهر هم پاسخ می‌دهند.

وظائف و اختیارات رهبر

اما بحث بعدی، بحث وظائف و اختیارات است. قانون اساسی مصوب ۵۸، اختیارات رهبری را در اصل ۱۱۰، در ۶ بند شماره کرده بود و گفته بود رهبر این ۶ مورد اختیار را دارد، تحولاتی که در دهه اول انقلاب اتفاق افتاد و بحث ولایت مطلقه که حضرت امام در اواخر عمر شریفشان مطرح کردند، بعد از آنکه بازنگری قانون اساسی مطرح شد براساس آن دیدگاه اختیارات رهبر را در اصل ۱۱۰ افزایش دادند و بندهای دیگری هم اضافه شد.

این هم تا بند یازدهم وظائف و اختیارات رهبر است اما یک بحث مطرح بود و آن اینکه ما که حالا آمدیم اختیارات رهبر را افزایش و توسعه دادیم، آیا اختیارات توسعه یافته در قانون اساسی حصری است یا تمثیلی؟ یعنی اختیارات همین است و لیس الا، اختیارات را شمارش کردیم و مثلاً همین تعداد است و اگر این باشد، این با ولایت مطلقه سازگاری ندارد!

بعضی از بزرگان شورای بازنگری قانون اساسی مانند حضرت آیت الله یزدی و دیگران می گفتند این موارد تمثیلی است. یعنی این موارد از باب مثال و نمونه است و اینها هست و رهبر چون ولایت مطلقه دارد، اختیارات دیگر هم می تواند داشته باشد و لذا اینها مثال و نمونه است که این اختیارات مخصوص رهبر است و دیگران چنین اختیاراتی ندارند، اما اختیارات رهبر همین که نیست.

یک اشکال دیگر برای آن پیدا می شد که در همان شورای بازنگری بزرگان دیگری می گفتند یعنی اگر بگوییم تمثیلی است این یعنی که در قانون اساسی اگر گفتید این اختیارات هست و رهبر یک اختیارت دیگر هم دارد، یعنی اصلاً ضابطه مند نیست! یعنی رهبر می تواند هر اختیاری داشته باشد و هیچ قانون اساسی در دنیا این گونه تدوین نشده است. این تازه خود قانونی است که می خواهد قوانین دیگر را ضابطه مند بکند و نظم بدهد درحالی که خودش دچار بی قاعدگی و بی ضابطگی شده است.

پس ببینید التزام به هر یک از دو دیدگاه فوق لازمه غیر قابل قبولی داشت. حصری بودن اختیارات با ولایت مطلقه سازگار نبود، و تمثیلی بودن اختیارات با ضابطه مند بودن قانون اساسی به عنوان عالی ترین سند حقوقی و سیاسی سازگار نبود.

یک پیشنهاد در شورای بازنگری مطرح شد و این پیشنهاد به گونه ظریفی بین حصری بودن و ولایت مطلقه جمع کرد و تقریباً همه پذیرفتند و به گمانم پیشنهاددهنده آقای جنتی بود که این پیشنهاد از طرف ایشان مطرح شد و تقریباً مشکل را حل کرد:

اولاً گرایش اکثریت به حصری بودن بود، گفتند وقتی ما شمارش می کنیم یک چیزی را یعنی همین موارد است و اصلاً ما داریم قانون اساسی که پایه این نظام است را داریم می نویسیم و اختیارات عالی ترین مقام کشور را اگر این گونه سیال بخواهیم قرار بدهیم موجب نگرانی است، و از طرف دیگر مبنای ولایت مطلقه را تقریباً همه این آقایان قبول داشتند، پیشنهاد گنجاندن بند ۸، اصل ۱۱۰ به عنوان یکی از اختیارات رهبر بود این بند می گفت: حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام حل شود. ایشان می گفتند وقتی امام یا فقها می گویند رهبر ولایت مطلقه دارد برای چی می گویند؟ برای این است که نظام بن بست نداشته باشد. حالا اگر یکجا نظام با

مشکل برخورد کرد یک کسی باشد که بتواند گره‌گشایی بکند، اگر واقعاً امور کشور از طریق مجاری عادی و قانونی، از طریق قوای سه‌گانه و نهادهای دیگر در جریان است، دلیلی ندارد که رهبر این مقامات را دور بزند و خودش دخالت مستقیم بکند. فرض این است که رهبر در قوه مقننه شورای نگهبان هم دارد، قوه قضائیه رئیسش را رهبر نصب می‌کند، حکم ریاست جمهوری را رهبر را تنفیذ می‌کند، همه قوای سه‌گانه زیر نظر رهبر هستند، حالا کارهایشان را دارند انجام می‌دهند، رهبر نمی‌آید که دخالت مستقیم کند و مثلاً یک وزیر را عزل و نصب بکند، این کار را که رهبر نمی‌کند، کجا ولایت مطلقه مفید است؟ آنجایی که قوای سه‌گانه به یک بن‌بست برخورد می‌کنند و راه‌های عادی برای حل یک معضل و بحران وجود ندارد اینجاست که ولایت مطلقه معنای خودش را پیدا می‌کند و رهبر وارد می‌شود و مستقیم این موضوع را حل می‌کند.

بنابراین ضمن اینکه شما اختیارات رهبر را در همین یازده بند محدود کردید اما یکی از بندها یعنی بند هشتم آن به‌گونه‌ای انعطاف‌پذیر است و خود این بند نوعی انعطاف را برای اختیارات رهبر در نظر گرفته است. پس ضمن اینکه رهبری اختیاراتش محصور است در همین موارد شمارش شده در قانون اساسی با ولایت فقیه، مطلقه هم جمع شده است و مشکل به این شکل حل شده است.

مسئله نظارت بر رهبری

نظارت حداقلی

نظارت بر رهبر شامل سه دیدگاه است. اصل ۱۱۱ تعبیر نظارت را به کار نبرده است اما سه مورد را شمارش کرده که اگر این سه حالت اتفاق بیفتد رهبر از رهبری برکنار می‌شود و برکنارکننده هم مجلس خبرگان است. بحث این است که حالا که مجلس خبرگان می‌خواهد نظارت بر رهبر بکند به چه صورت است؟ آیا نظارت حداقلی است؟ نظارت حداقل گفتند که به معنای نظارت بر بقای شرایط است. یعنی اصل این است که رهبر شرایط خودش را دارد و ما آن شرایط را استصحاب می‌کنیم مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. اصل این است که فقاقت را دارد، عدالت را دارد و بینش سیاسی را دارد و بینش اجتماعی و تدبیر را دارد؛ اما اگر خلافتش قاطعانه ثابت شد این مجلس خبرگان است که باید قاطعانه وارد بشود. پس یک نظارت اجمالی می‌کند و لازم نیست که برود تحقیق و تفحص بکند و یک دم‌ودستگاهی مجلس خبرگان برای خودش به وجود بیاورد. مثلاً همین امروز اجلاسیه مجلس خبرگان در تهران برگزار می‌شود، خوب اینها بیایند مثلاً دنبال این باشند که تمام کارهای رهبر را زیر ذره‌بین بگذارند و مثلاً ببینند این مطابق موازین انجام می‌گیرد، نه اصل این است که عادل است و اصل این است که سیاستمدار است، اگر خلافتش ثابت شد، پس تحقیق و تفحص لازم نیست.

نظارت حداکثری

یک نظارت نیز نظارت حداکثری است و می‌گوید ما باید با دقت تمام حالات و موضع‌گیری‌ها و عزل و نصب مقامات کشور را و... بررسی کنیم و زیر نظر بگیریم. خوب، می‌بینیم که این نظارت

گسترده است و لازمه چنین حالتی، وجود کمیسیون‌های مختلف و تشکیلات جدی است و باید یک نظارت تمام‌عیار گسترده را بر رهبری اعمال کنیم.

واقعیت قضیه این است که در مجلس خبرگان این دیدگاه‌ها مطرح شده است اما ما نه آن نظارت فی‌الجمله حداقلی و نه آن نظارت بالجممله حداکثری، بلکه یک نظارت حدوسطی را قانون‌گذار برای مجلس خبرگان نسبت به رهبری در نظر گرفته است.

در این نظارت فی‌الجمله آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان گویای این هست. یعنی موادی از آیین‌نامه مجلس خبرگان وجود دارد که در واقع آن مواد نشان می‌دهد که مجلس خبرگان برای خودش این حق را قائل شده که گاهی اوقات دستگاه‌های زیرنظر رهبری را در همین اجلاس‌هایی که برگزار می‌کند مسئولین نهادهای زیرمجموعه رهبری را درخواست بکنند و از آنها توضیح بخواهند که شما در مجموعه خود دارید چه کاری می‌کنید؟ باینکه این دستگاه‌ها زیرنظر رهبری هستند، این معلوم می‌شود که نظارت فی‌الجمله نیست بلکه بالجممله هم نیست و به این معنا که تشکیلات وسیعی را برای خودش فراهم بکند و در واقع آن‌جوری که نگرانی بعضی از افراد در شورای بازنگری بود که می‌گفتند که شما یک رهبری مخفیانه در کنار رهبری موجود درست نکنید که اینها بشوند یک رهبر در سایه و قدم‌به‌قدم از رهبری توضیح بخواهند درحالی‌که او ولی‌امر است و جایگاهش باید محفوظ باشد. بنابراین قانون‌گذار یک چیز حدوسطی را قانون‌گذار درخواست کرده است.

حقوق ملت

یکی از مباحث اساسی در قانون اساسی بحث حقوق ملت است. در بحث حقوق ملت که فصل سوم قانون اساسی ما در ارتباط با این مسئله است، از اصل ۱۹ تا اصل ۴۲ قانون اساسی در سه محور کلی یعنی این حق برابری و حق آزادی و حق امنیت، این اصول عمده‌تاً در این ارتباط هستند و من اشاره می‌کنم به یک محوری که ما در این محور دچار چالش هستیم.

در مقایسه با اسناد بین‌المللی حقوق بشر، اصل نوزدهم و بیستم قانون اساسی ما در ارتباط با برابری است. ببینید مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردار هستند و رنگ، نژاد و زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. من یک‌بار دیگر این اصل را می‌خوانم و خیلی این اصل هنرمندانه تنظیم شده است. وقتی این اصل را با سایر اصول مطرح در سایر قوانین و اعلامیه جهانی حقوق بشر مقایسه بکنید، بعد معلوم می‌شود که این هنرمندی در تنظیم این اصل که می‌خواسته‌اند مطابق با موازین شرعی باشد در کجای این اصل نهفته است.

این اصل می‌گوید مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد شد. حالا ماده دوم اعلامیه حقوق بشر را ببینید. هر کس می‌تواند بدون هیچ تمایز خصوصاً از حیث رنگ، جنس، نژاد، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت و وضع اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است بهره‌مند گردد. اصل نوزدهم قانون اساسی متناظر به همان

مباحثی است که ماده دو اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح کرده است، یعنی فضای این دو اصل یک فضا است و در قوانین سایر کشورها در قوانین حقوق ملت آنها آمده است، اما جالب است بدانید مسئله رنگ را و تبعیض راجع به رنگ و پوست انسان و راجع به جنس و تبعیض نژادی و تبعیض مذهبی را و تبعیض طبقات اجتماعی را و تمامی اینها را در اعلامیه حقوق بشر آورده است.

می بینید که مذهب را نگفته است. بعضی از کسانی که مبانی اسلامی دست آنها نبوده گفتند درست است که در اینجا از مذهب ذکری نشده است اما «مانند اینها» شامل مذهب هم می شود؛ اما قطعاً شامل مذهب نمی شود و به دو، سه دلیل، منصرف از مذهب است. دلیل اول: مسئله مذهب و امتیازات مذهبی اهمیت زیادی دارد و قانون گذار اگر بخواهد مصادیق را شمارش بکند، مصادیق مهم را ذکر می کند و مصادیق غیرمهم را با تعبیر نظایر اینها و مانند اینها مطرح می کند. تبعیض مذهبی، درگیری های مذهبی، اختلافات مذهبی به قدری دارای اهمیت است که اگر بخواهد ذکر بشود، همان اول باید ذکر شود. پس اول مانند اینها منصرف است به دلیل اینکه مانند اینها شامل موارد کم اهمیت می شود.

دلیل مهم تر، سایر اصول قانون اساسی است. اصلاً ما در قانون اساسی در اصول متعدد می بینیم که این قانون اساسی برای مذهب امتیاز قائل شده است. شما رئیس جمهورتان می تواند سنی باشد، نخیر نمی تواند همچنین یهودی نمی تواند باشد ولو تمام مردم بخواهند به او رأی دهند؛ لذا او باید مسلمان باشد ولی باینکه تابعیت ایران را دارد، اگر یک فرد مسیحی تابعیت ایران تمام هشت سال را در جبهه باشد و جان فشانی در راه نظام کرده باشد، سیاستمدار است، همه امکانات، الآن بخواهد کاندیدا شود، او حق این را ندارد بلکه این حق، از آن مسلمان شیعه است؛ درحالی که این یک تبعیض مثبت مذهبی است. در قانون نه مذهب را ذکر کرده و نه جنسیت را ذکر کرده است چون ما در هر دوی اینها در مبانی دینی خود تفاوت قائل هستیم؛ درحالی که در ماده دوم اعلامیه تمام اینها را ذکر کرده بود و با وضع کامل ذکر کرده است. این ظرافتی است که در قانون ما آمده است.

اولاً کلمه مانند اینها آورده است، این ناظر به همان طبقات اجتماعی، ثروت و شهرت است که این موارد سبب امتیاز نیست؛ اما براساس موازین شرعی نمی توانیم بگوییم که مسلمان و کافر برابر هستند. در حقوق مدنی ما هم اگر خاطرتان باشد گفتیم که حقوق، حقوق اساسی است و حقوق اساسی به بسیاری از رشته ها و شاخه های حقوق خط می دهد و جهت می دهد. اگر اصل نوزده شما اینجا برابر و دقیقاً مطابق با اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد بسیاری از مواد قانون مدنی را باید حذف کنیم مثلاً به چه مناسبتی شما ارث دختر را نصف ارث پسر قرار می دهید؟ به چه مناسبتی دیه کافر را با دیه مسلمان برابر نیست؟ خوب الآن طبق حکم حکومتی برابری صورت گرفته است، طبق موازین اولیه اگر تصادفی صورت بگیرد و یک یهودی زیر ماشین برود و کشته شود دیه او برابر با یک مسلمان نیست چون اینها از حقوق برابر برخوردار نیستند که در حقوق سیاسی نیز همین طور است. تمام اقلیت ها مثلاً حق انتخاب شدن برای هر شهر را ندارند بلکه از تمام ایران، فقط یک نماینده را دارند.